بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 28 اذر 1396.

خب بحث ما این بود که کلمه احسن که در روایت حلبی وارد شده است که یغسل الثوب کله فانه احسن این فی نفسه افعل تفضیل دال بر این نیست که این مطلب مستحب است. و این خب گاهی اوقات در مورد اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض می گویند نه تنها دال نیست دال بر آن طرفش هم هست. اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض دال بر این است که این آقا فقط ولایت دارد کسی دیگر ندارد. تعبیر می کنند اولا تعیینیه. آیا کلمه اولا که افعل تفضیل هست در مثال اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض فی کتاب الله از معنای وضعی اش خارج شده است و به معنای دیگری به کار رفته است یا خیر. به نظر می رسد که در آیه اولوا الارحام هم می توانیم ما تحلیلی کنیم همان اولویت تعیینیه مفاد تعیین در بیاید بدون اینکه هیچگونه مجازیت و استعمال لفظ در غیر ما اوذن له ملتزم شویم. توضیح و ذلک این است که ما که می گوییم مثلا اولوا الارحام از غیر اولوا الارحام نسبت به میّت اولویت دارند. اینکه اولویت دارند کأنه دو جور می شود تحلیل کرد. یکی اینکه اولویت دارند گاهی اوقات می گوییم اولا به معنای اقرب است. اولا هستند یعنی نسبت به میّت نزدیکتر هستند اقرب هستند و این اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض خودش حکم شرعی نیست. صغری است. کأنه یک کبری مرکوز در اذهان وجود دارد که هر کسی که اقرب به میت باشد آن اقرب اموال میت بعد از میت باید به اقرب برسد. این اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض تعیین صغری می کند. و یک کبری مطوی ای وجود دارد که آن کبری دالّ بر این است که کلّ من کان اقرب الی المیّت فهو المالک لامواله بعد موته. اولوا الارحام در واقع اقربیت را می خواهد اثبات کند. این یک تحلیل. یک تحلیل این است که نه اولویّت اولا ناظر به اقرب نیست. خود همان حکم شرعی را مستقیما دارد بیان می کند. می خواهد بگوید که حق دار تر هست نسبت به دیگران. معنایش ممکن است شما بگویید این حق دار تر یعنی اینکه هم مثلا اولوا الارحام حق دارند هم اجانب حق دارند حقی که اولوا الارحام دارند بیشتر از حق اجانب است. بنابراین دالّ بر تعیین نمی شود. پاسخ مطلب این است که همچنان که گفتیم، اولوا الارحام اینجا به معنای حق داری است. این حق داری ریشه اش ذی حق بودن است. ذی حق بودن را اگر علی وجه الاطلاق به کار ببرند بگویند فلانی نسبت به این مال ذی حق است معنایش ان است که اختیار کامل این مال با او است و هیچ کس حق مزاحمت ندارد. مستقیما هم حقش به این مال تعلق گرفته است. ولی اگر بگوییم یک نحوه حقی آن چیزی که از اولوا الارحام استفاده می شود که مفضل و مفضل علیه در مبدأ مشترک ستند این مفهوم ولایت علی وجه الاطلاق نیست. یک نحوه حقی هست که نسبت به این مال برای مفضّل و مفضّل علیه باید اثبات شود. ولو این حق به اعتبار این است که می تواند با واسطه برود این را از او بخرد. می تواند درخواست کند از مالک که این را به او بدهد. اینها همه یک نوع حق است. ولو حق علی وجه الاطلاق اگر بگویند معنایش این است که من مستقیما و بدون واسطه بدون هیچگونه مقدمه ای می توانم در این تصرف کنم ولی آن اطلاق حق داری اقتضای این معنا می کند. نه معنای لغوی حق داری. کسی که می تواند مال را بخرد این هم یک نوع حق داری است بعضی چیزهایی هست که انسان نسبت به او اصلا حق ندارد. چی؟ آنها که محرّمات هستند. چیزی که نجس است و چیزی که به ملک در نمی آید من نسبت به کلب و خنضیر اصلا حق ندارم حتی نمی توانم آن را بخرم چون در ملک من در نمی آید صلاحیت مالکیت من را ندارد.

سؤال:

پاسخ: منهای مثال چیزی نمی خواهم عرض کنم آن هم هر کدامش مرله ای ازمراحل اطلاق هست. غرض من این نکته است که اگر ما گفتیم که من نسبت به این مال ذی حق هستم، همین جور اطلاق گذاشتیم یعنی اینکه بدون واسطه من می توانم در این مال تصرف کنم. نه اینکه به توسّط کسب رضایت مالک بتوانم در آن تصرف کنم. به توسط خریدن مال از مالک بتوانم. آنها هم یک جور ذی حقی است ولی ذی حق علی وجه الاطلاق نیست. آن که لغت اولوا الارحام وضعا برایش دال هست آن ماده ای که در اولوا الارحام خوابیده است در آن ماده این مطلب نیست که حتما مباشرتا باشد با واسطه باشد چه باشد همه اینها را صدق می کند بنابراین خب ما می توانیم اولوا الارحام می تواند به این معنا باشد که من ذی حق هستم و ذی حق علی وجه الاطلاق ممکن است یک نفر باشد. خب ان قلت این بیانی که شما ذکر کردید این امکان اراده تعیین را می آورد نه ظهورش را. یعنی می فرمایید که در جایی که دو نفر هر کدامشان یک حق المایی دارند، ولی آن حق علی وجه الاطلاق اختصاص به یکی از آنها دارد کلمه اولا را می شود به کار برد. فقط اینجا که نمی شود اولا را به کار برد. در جایی که هر دو آنها علی وجه الاطلاق حق دارند ولی حق یکی بیش از حق دیگری است آنجا هم می شود اولا به کار برد یگر. مثلا دو تا شریکی که در مال حق دارند این در این مال حق دارد آن هم در این مال حق دارد اینجا هم کلمه اولا است. چرا شما نمی گویید اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض، این است که اولوا الارحام و اجانب هر دو در این مال حق دارند به معنای اینکه مالکش هستند ولی میزان حقی که اولوا الارحام دارند بیش از حق اجانب است. این جور تعبیر کنید.

سؤال:

پاسخ: یعنی به این معنا که می گویم شما فرض کنید در جایی کهدو نفر در یک مال شریک هستند اینها هر دو یک نوع حق یعنی ببینید نه نه حق ببینید این نکته را توجه فرمایید اینکه ما می گوییم که ولایت شئوناتی دارد ولایت کسی که من ولایت در یک مال دارم می توانم دیگران را از تصرف در مال کردن منع کنم. می توانم خودم تصرف کنم می توانم دیگران را منع کنم. آن ولایتی که ما می گفتیم ماده ولایت خوابیده است در آن منع از غیر نخوابیده است. فقط ایکه خودم تصرف کنم آن هم تصرف اعم از اینکه تصرف مستقیم یا با کسب اجازه از مالک یا با خریدن از مالک و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: ولایت علی وجه الاطلاقشان خوابیده است. غرض من این نکته اش است که شما یعنی ان قلت من این است که شما بگویید که اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض فی کتاب الله بگویید که هر دو طرف ولایت دارند به این نحو که می توانند مانع تصرّف دیگری شوند. جایی که افراد شریک در مال هستند هر دو شریک حق منع دیگران را دارند ولی یکیشان حقش بیشتر است و یکی حقش کمتر است. پس کلمه اولا با شریک بودن طرفین هم سازگار است. در حالی که ما می خواهیم بگوییم اولوا الارحام اقتضا می کند که شریک هم ندارد. خود خویشاوند و اولوا الارحام مال را می برد هیچ کسی هم با او شریک نیست. این احتمالش وجود دارد شما با وجود یک همچین احتمالی که وجود دارد چطور استظهار می کنید که اولوا الارحام یعنی اینکه اولوا الارحام حق منع دارند آن طرف حق منع هم ندارد. نه اعم از اینکه مفضّل و مفضّل علیه هر دو حق منع داشته باشند یا هر دو نداشته باشند. پس در جایی که مفضّل و مفضّل علیه هر دو حق منع داشته باشند هم می شود کلمه اولا را به کار برد.

سؤال:

پاسخ: نه ندارند علی وجه الاطلاق. بحث من نه نه نکته ای که می خواهم بگویم نکته دیگر است. حالا آن تعبیر علی الاطلاق را

بحث من این است که من می خواهم بگویم که اطلاق ولایت اقتضا می کند من جواز تصرّف داشته باشم حق منع دیگری را هم داشته باشم. ولو درجه ای از درجات. و دیگری هم حق منع من را نداشته باشد. این سه تا مرحله با هم دیگر. هم من حق منع دیگران را داشته باشم و دیگری هم حق منع من را نداشته باشد. این معنای اطلاقی را نمی گوییم بحث من این نیست که یک مال نمی تواند دو تا مالک به این معنا داشته باشد که اختیار دار تام و تمام باشد. آن حیث دومش را می گویم یعنی ممکن است ما بگوییم که اولوا الارحام با این معنا هم سازگار است که طرفین آن اولا یعنی مفضّل و مفضّل علیه هر دو حق منع داشته باشند ولو اینکه دیگری هم حق منع داشته باشد. حق منعی که منافات با حق منع دیگری هم نداشته باشد.

سؤال:

پاسخ: خلاصه اینکه با شراکت سازگار است. با شراکت احتمال شریک بودن مفضّل و مفضّل علیه و بیشتر بودن حق مفضّل از مفضّل علیه را چطوری دفع می کنید؟ این ان قلتی است. پاسخ مطلب این است که ببینید اولا خیلی وقت ها در بعضی مقامات، اصل شراکت چندان محتمل نیست. کأنه می گوید این مال یا باید به خویشاوندان برسد یا به همسایه ها برسد احتمال اینکه شریک باشد کأنه ارتکاز عقلایی ای چیزی هست که آنها را نفی می کند از این جهت گاهی اوقات ظهور در نفی شراکت می شود. ولی عمده اش یک نکته دیگر است. آن این است که اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض فی کتاب الله دال بر حکم بالفعل است یعنی می خواهد بگوید که بالفعل یک چیزی را برای مخاطبین اثبات کند. اگر ناظر به شراکت باشد شراکت اینکه این بیشتر است چقدر حقش بیشتر است؟دو برابر است یا سه برابر است یا چهار برابر است بلاتکلیف می شود. این گاهی اوقات چون تعیین نشده است که میزان برتری حقش چقدر است اطلاق اقتضا می کند که بین صفر و یک باشد. یعنی ببینید فرض کنید اگر ما می گوییم من حقم از تو بیشتر است اگر در مقام بیان خب این باشد که بالاخره افراد حیران نباشند، اگر من حق داشته باشم مالک من باشم و شما مالک نباشید که خب مطلب روشن است. ولی اگر هر دو مالک باشیم ولی میزان ملکیّت من بیشتر باشد خب این مطلب هست خب چه مقدار بیشتر است؟ اینکه تعیین نکرده است چه مقدار بیشتر است کاشف از این است که این ناظر به آن مرتبه غیر شراکت هست. این جور نکات یعنی عرض می کنم بحث نفی شراکت و امثال اینها را با اطلاق مقامی نفی می شود.

سؤال:

پاسخ: آن شراکت بالقوه بحثی نیست. این هم نیست. نه اولوا الارحام به این معنا که نیست. اولا ببعض را توجه کنید آن ببعض که هست متعلق اولا نیست. مفضّل علیه دیگران هستند. ببعض دوم یعنی میّت.

سؤال:

پاسخ: حالا اگر ناظر به این جهت باشد که اولین مرتبه از مراتب ارث خویشاوند است اگر خویشاوند نبود به موالی می رسد از موالی اگر ناظر به آن جهت ها باشد عیب ندارد ولی اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض فی کتاب الله یک ذیلی دارد که من المؤمنین و المهاجرین. می گوید اولوا الارحام از مؤمنین و مهاجرین اولویت دارند نه اینکه در مرتبه بعد اگر این نبود به مؤمنین و مهاجرین می دهند. اگر می گفتیم که اولوا الارحام از موالی اولویت دارد می گوییم خویشاوند نسبت به مولی العتاقه نسبت به ضامن جریره اولویت دارد آن خوب بود. ولی ظاهر آیه شریفه مفضل علیه لا مولا عتاقه و مولا جریره و آنها که در مراتب بعدی ارث قرار دادند قرار نداده است ظاهر مؤمنین ومهاجرین آن معنا نسیت. البته اگر کسی به یک معنا بحث نسخ را می گویید چون یک بحثی هست که اوایل اسلام یکی از چیزهای ارث هجرت بوده است. ارث به هجرت. بگوییم این آیه اصلا ناظر به این است که ابتدائا می گوید که خویشاوند مقدم است بر ارث بالهجره ناظر به ین است بعد نسخ شده است و بالکل ولی از روایات ما ستفاده می شود که اولوا الارحام، اولا ببعض فی کتاب الله اصلا کلا ارث به هجرت خود این ناسخ است. خود همین اولوا الارحام اولا ببعض ناسخ به این معنا است که نه فقط اولویت نسبت به هجرت را اثبات می کند. این نفی ارث بالهجره بالمره است. در این بحث هست در کتب تفسیری که این نحوه ناسخیت این آیه به چه نحو است از روایات ما استفاده می شود که این خویشاوند کاملا ارث می برد و غیر از خویشاوند هیچ کسی ارث نمی برد.

سؤال:

پاسخ: نه خود همین خود این ظهور آیه یعنی اینکه ما می گویم اولویت تعیینیه فهمیدیم نکته اش این است حالا از هر جایی یعنی بیان وظیفه فعلی به این معنا یعنی شارع می خواهد بگوید که اگر شما دو تا با هم اراده هایتان تزاد داشتند اینکه اراده چه کسی باید اعمال شود را شارع می خواهد بیان کند. جایی که شراکت هست آن در واقع این ست که اراده چه کسی باید اعمال شود این تعیین شده نیست. آن در واقع عرض کنم خدمت شما اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض می خواهد روشن کند که مال را باید چه کرد و این آیه بگوییم به این معنا از آن استفاده نمیشود. علی ای تقدیر می خواهم بگویم که اینکه ما بالوجدان و بالروایات از اولوا الارحام معنای اولویت تعیینیه می فهمیم ما داریم تحلیل فهم اولویت تعیینیه از آیه را می کنیم بعد از اینکه اصلش را مسلم دانستیم. ما در واقع اینجا نمی خواهیم الآن بحث کنیم که آیه شریفه آیا اولویت تعیینی فهمیده می شود یا خیر. به هر حال مفروض این است که آیه در مقام بیان اولویت تعیینیه است ولو به قرینه روایات. بحث این است که تحلیل این اولویت تعیینیه را بکنیم که آیا این لازمه اش این است که ما مجازیت در اولا قائل شویم ما می گوییم که لازم نیست که مجازیت قائل شویم. ممکن است به یکی از این نکاتیک ه عرض کردم که اصلا شراکت این جور موارد عقلائا مطرح بوده است یا به دلیل اینکه آیه در مقام بیان تعیین آن کسی که بالاخره در این مال می تواند تصرف کند امثال اینها را حکم فعلی که می خواهم بگویم یعنی این. بالاخره می خواهد مشخص کند که چه کسی می تواند در این مال تصرف کند. این غیر از بحث این بیان فرق دارد با آن بیان که عرض کردم که سهم الارث شراکت معلوم نیست. در شراکت در واقع هیچ یک از دو طرف در مال بدون اجازه دیگری نمی توانند تصرف کنند. نظر هر دو باید تأمین شود و این خودش یک چیزی هست که در واقع یک نوع خلاف اطلاقی هست که این نیاز به یک قرینه خاص دارد که بگوید برای اعمال تصرّف در این مال نظر هر دو معتبر است. حالا بیاییم در خود روایت مورد بحث ما. ما گفتیم کلمه احسن هم با این می سازد که آن مفضّل ما واجب باشد هم با این می سازد که مفضل ما مستحب باشد. با هر دو سازگار است. چون به هر حال در جایی هم که یک واجب هست آن غیر واجب هم یک نوع ممکن است مصلحتی در آن وجود داشته باشد ولی آن مصلحت در قبال آن مصلحت وجوبیه در درجه ای نیست که آن را از وجوب بیاندازد و اسمهما اکبر من نفعهما خب ناظر به این است که در شرب خمر که جزو اشد کبائر هست آن هم خب در خمر یک فایده ای وجود دارد دیگر. بالاخره طرف را یک نشاط ظاهری به آن دست می دهد ولی می گوید در قبال آن همه مضراتی که دارد عقل انسان از کار می اندازد آن نشاط ظاهری چیزی نیست که منشأ شود که وجوب اجتناب از خمر کنار رود. خب اینجوری است دیگر. ولی بحث این است که پس چطور وقتی ما می گوییم اگر بگوییم که این کار احسن است استحباب می فهمیم؟ نکته اش چیست؟ شما می گویید با هر دو آن سازگار است. پاسخ مطلب این است که اگر متکلم در مقام بعث و زجر باشد به کار بردن واژه ای که جامع بین بعث الزامی و بعث استحبابی است درست نیست. در جایی درست است که بعث ما اگر بعث الزامی باشد نباید لفظی را به کار ببرد که جامع نسبت به بعث الزامی چیز ندارد. ببینید حالا من بحث احسن را بگذارم کنار. کلمه حسنٌ به کار می برم. اگر من بگویم فلان کار خوب است. خب کار واجب هم خوب است کار مستحب هم خوب است. ولی چرا شما می گویید که فلان کار خوب است از آن استحباب می فهمید به دلیل اینکه کسی که در مقام بعث بر می آید، بعث به امر واجب را باید با یک صیغه ای که آن درجه اهمیّت وجوبی اش را هم افهام کند بیان کند. اقتصار بر جامع دلیل بر این است که بعث به آن حد الزامی نرسیده است. در یک حد استحبابی هست. اگر بعث به حد الزامی باشد باید با الفاظی که آن مرتبه شدیده را هم افهام کند لفظ بیان شود.

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که من فعلا به روایت نمی پردازم.

بحث این است که اگر فقط کلمه حسنٌ به کار ببرم. بگویم فلان چیز حسنٌ. فلان چیز احسن هست و عرض کنم خدمت شما که این خب حسن احسن و واژه هایی که به این ارتباط دارد این واژه ها ولی غرضم این است که حسن و احسن اینها مراتبی هستند که این مراتب به هر حال دال بر آن مرتب بالا نیستند. پس اگر کسی در مقام بعث و زجر اقتصار کند به احسن خود همین دال بر این است که این مستحب است. یا اقتصار کند به حسن آن دال بر این است که این مستحب است. اما بحث ما اینجا نیست. بحث ما این است که یک امری اول آورده است آن امر را تعلیل کرده است به احسن. اول گفته است یغسل الثوب کله فانّه احسن. بحث این است که این جا که فانه احسن به کار می برد این چطوری است؟ آیا این

پاسخ مطلب این است که فانه این که تعلیل می آورند تعلیل گاهی اوقات برای این است که ما با این تعلیل می خواهیم ظهور اولیه امر را بشکنم. احسن ظهور اولیه اش ایجاب حالا به هر بیانی از بیاناتی که ما از امر، ظهور اولیه امر ایجاب است. گاهی اوقات ما این احسن به منزله قرینه بر خلاف ظاهر هست حالا قرینه که می گویم اعم از این است که آخه در مورد امر گاهی اوقات ما می گوییم ظهورش در وجوب، ظهور اطلاقی هست یعنی چون قرینه بر خلاف نیست ظهور دارد. این قرینه که می خواهم بگویم اعم از قرینه ای که اصل مقتضی اش را هم از بین ببرد یا مانع از تأثیر مقتضی باشد. به هر حال گاهی اوقات این کلمه احسن در مقام تعلیل که به کار برده می شود برای این به کار برده می شود که در ظهور جمله قبل اثرگذار باشد. یک موقعی این جوری است. ما می گوییم بابا فرض کنید یک کسی می آید از ما سؤال می کند که از چه کسی تقلید کنم؟ می گوید که از این آقا تقلید کن چون بهتر است که از آن تقلید کنی. این بهتر از آن تقلید می کنی در مقام این است که آن امری که من کردم امر تعیینی نیست ولی خب امر تخییری را هم می خواهم بیان کنم. حالا در پرانتز این را بگویم مرحوم جد ما از او که سؤآل می کردند در مورد مرجع تقلید ایشان آن اوایل بعد آقای بروجردی و اینها دو نفر از علمای قم دو نفر از علمای نجف را جایز التقلید می دانستند مرحوم آقای گلپایگانی و مرحوم آقای شریعتماری از علمای قم آن موقع اوایل مرحوم امام هنوز در مرجعیت نبودند. ایشان مرحوم امام را هم جازی التقلید می دانستند ولی آن موقع رساله نداشتند. مرحوم آقای گلپایگانی ومرحوم آقای شریعتمداری در قم و مرحوم آقای حکیم و مرحوم آقای خویی در نجف. بعد از مرحوم آقا سید عبد الهادی آن زمان ها که ایشان مرحوم شده بود. با وجود اینکه هر چهار نفر جایز التقلید بودند ولی ایشان اگر کسی بود که از اطراف گلپایگان بودند از او سؤآل می کردند ارجاع می دادند به آقای گلپایگانی. میگفتند از چه کسی تقلید کنم می گفت از آقای گلپایگانی. کسی ترک بود می گفت از آقای شریعت مداری. یک کسی در هر ایشان مگفتند چون مناسب نیست که در شهرهای مختلف مرجعیت های مختلف وجود داشته باشد امثال اینها. حالا همین جا یک موقعی در مقام بیان اینکه این مثلا این جوری تعبیر کند از آقای گلپایگانی تقلید کن چون بهتر است. بهتر است یعنی ولو به جهت اینکه خب همشهری هایت از آقای گلپایگانی تقلید می کنند جایز التقلید هم که هست راحت تر هم هست دسترسی شما به آقای گلپایگانی با توجه به اینکه همشهری هایتان از آقای گلپایگانی تقلید می کنند راحت تر است یک مسئله می خواهی سؤال کنی رفیقت که دارد می رود قم و آن هم مقلد آقای گلپایگانی است سؤآل تو را هم سؤال می کند. یعنی به هر حال وقتی افرادی که با هم دیگر مربوط هستند یک مرجع تقلید داشته باشند خب خیلی کارهایشان راحت تر است و امثال اینها. گاهی اوقات اگر همین جا بگویند از آقای گلپایگانی تقلید کن چون بهتر است. چون بهتر است چون در مقام بیان این هستند که این که گفته اند از آقای گلپایگانی تقلید کن تعیینی نبود به جهت اینکه جنبه برتری خارجی نکات دیگری این وسط وجود داشت که باعث می شد که من یک همچین امری کنم. این تعلیلی که اینجا به کار برده شده است این تعلیل برای تغییر ظهور کلام لو لا چیز آمده است. گاهی اوقات تعلیل به این شکل است ولی گاهی اوقات تعلیل برای تغییر ظهور نیست. برای اینکه خود آن ظهور گاهی اوقات با یک سری استقراباتی روبه رو هست. این استقرابات اقتضا می کند که من یک تعلیلی بیاورم برای اینکه اشخاص را نسبت به آن مطلبی که هست آماده تر کنم. این است که گاهی اوقات دیده اید فرض کنید در آیه صوم خداوند تعلیل آورده است. می گوید که یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر برای چه تعلیل میآورد؟ این تعلیلات برای این است که روزه یک تکلیف شاقی است. تکلیف سختی است. افراد به راحتی زیر بارش نمی روند. نیاز به یک زمینه سازی های روحی دارند برای اینکه افراد راحت تر این حکم را قبول کنند. آیه قرآن می گوید که بابا این روزه را که ما گفته ایم نمی خواهیم به شما سخت بگیریم. اگر مریض بودید می گوییم بعدا. اگر مسافرت بودید که یک مشقت نوعیه ای در سفر وجود دارد می گوییم بعدا. تازه این روزه ای که برای شما واجب کردیم اینها بر امم سلف هم بوده است و چیز جدید نبوده است. در روایات هم که تصریح می کند که کما کتب علی الذین من قبلکم یعنی بر انبیای سلف. کما کتب علی الذین من قبلکم که می خواهد بگوید بر قبلی ها یعنی بر بزرگان قبلی. ما شما را هم رتبه با انبیا قرار دادیم. تکلیفی که به انبیاء متوجه کرده بودیم به شما متوجه کردیم. اینها برای چه اینها را تعبیر می کنند؟ به خاطر اینکه خود حکم به دلیل یک نوع دشواری و سختی ای که دارد به راحتی نمی تواند محرکیت ایجاد کند. نیازمند به یک سری دفع دخل ها است. امثال اینها. گاهی اوقات در این مقام است. یعنی آن تعلیلات برای ایجاد یک نوع زمینه روحی و امثال اینها است. در این روایت حلبی می تواند فانه احسن ناظر به این نکته باشد. این را الآن شروع می کنم تکمیلش را فردا عرض می کنم. می توانم ناظر به این نکته باشد که بابا اشخاص می گویند امام علیه السلام می گوید که این لباس من نجس، می دانم که یکی از این دو تا نجس است می گوید هر دو را بشور. خب در ذهن این طرف هست که بابا مگر هر دو اش آلوده است؟ شستن برای برطرف کردن آلودگی است. اینها که هر دو آلوده نیست که بخواهیم بگوییم هر دو اش شسته شود اینجا اشاره به حکمت جعل می خواهد بکند. اینکه ایجاب کردیم به خاطر این است که این که ما سختی را تحمل کنیم هم این را بشوریم هم آن را بشوریم، این ولو یک سختی ای دارد یعنی یک نوع در واقع مفسده ای به حسب نظر بدوی دارد خب ما هزینه ای کردیم به یکی از این دو تا هزینه ها را بیخود کردیم. می گوید که نه آن واجب واقعی انقدر اهمیت دارد انقدر ارزش دارد که ما به خاطر آن این سختی را تحمل کنیم. یعنی تحمل این سختی می چربد بر این ناظر به همین بحث اسمهما اکبر شبیه همین اسمهما اکبر من نفعهما هست که در آیه آمده است. حالا به اصطلاح مرحوم آقای صدر تعبیر کنم. آقای صدر می گوید که حکم ظاهری در مقام تزاحم بین ملاکات است. اینجا کأنه آیه می خواهد بگوید بابا آن مصلحت ازامیه اجتناب از نجس این مهم تر است، اهم است از مفسده ای که در آب ریختن هست. خب یک مقدار آب شما حرام می کنید امثال اینها. این مانعی ندارد. گاهی اوقات ببینید در ذهن انسان هست که اسراف هست غیر از بحث اینکه انسان مصلحت ترخیص را هم نمی خواهم بگویم ها. مفسده در آب ریختن می گوید بابا در ذهنش هست که یکیشان که بیشتر نجس نیست آن می گوید خب باشد یکی شان اینکه شما به خاطر آن یکی نجس هر دو را بشورید این بهتر است از اینکه این بهتر است یعنی آن مفسده ای که دارد از آن طرف شما هیچ یک از اینها را اگر نشورید آب برای شما حفظ شده است. از آن طرف هم یک نوع مصلحتی وجود دارد ترک موافقت قطعیه هم خودش فی نفسه یک مصلحتی دارد مصلحت اینکه آب زیادی مصرف نشده است امروز هم که مشکل آب مشکل جهانی است. و مدتها است که میگویند جنگ بعدی جنگ نفت نیست و جنگ آب است. آن زمان ها هم همین جور بوده ها. آن زمان ها بحث آب یک بحث اساسی بوده است. خیلی وقت ها جنگ های قبیله ای سر آب بوده است. حالا از مزاح گذشته به هر حال اینها یک ذهنیت هایی هست که الآن فرض کنید گاهی اوقات می گویند که این را یک نکته را بگویم و می گویم بابا گوسفندانی که قربانی می کنید در منا، گوشتش حرام می شود این چطور این

می گوید بابا آن مصلحتی که بر نفس ریخته شدن خون در منا هست قوی تر است. این مهم تر از این است که حالا آن گوسفند از بین رود و امثال اینها. این را در این مقام به کار می بریم. این هم کأنه می خواهد بگوید که اینکه ما هر دو جای لباس را بشوریم در نتیجه در یک موردی که واقعا پاک است آبمان را حرام کنیم این بهتر است چون برای رسیدن به یک مصلحت اقوی هست هزینه ای که کرده ایم. این احسن می تواند ناظر به حکمت جعل باشد. این تکمیلش باشد برای فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد